

بازخوانی تاریخ قشون گیری در دوره پهلوی اول که واکنش های تلخ بسیاری را به دنبال داشت

روایت قراولخانه مشهد

هما سعادتمند

h.saadatmand@shahraranews.ir

تفنگ روی شانه گذاشتن و بند پوتین را محکم بستن، مرد شدن و گذر کردن از زیر قرآن و کاسه آب و گلابی که دست لرزان مادر

● تاریخچه سربازگیری در ایران
طبق مکتوبات تاریخی، از قدیمی ترین ادوار باستانی، ارتش ایران همواره از دو دسته سپاهیان ثابت و سپاهیان موقت تشکیل شده است. حکام ولایات و شاهزادگان حاکم نیز همواره عده‌ای قشون ولایتی و ثابت داشته‌اند و در هنگام ضرورت نیز می‌توانستند عده‌ای سوار تجهیز کنند. در دوره قاجاریه براساس شواهد و مدارک تاریخی نیز همین روال رایج بوده است. در گزارش‌های سیاحان خارجی و مأموران بیگانه در ایران این عصر نظیر «بن‌تان» «جمیز موریه» و «دورویل» نیز به وجود سواران منظم و غیرمنظم در این دوره اشاره شده است. «سرتیپ گاردان» رئیس هیئت براساس قرارداد فن‌اشتاین به ایران آمده بود در گزارش مبسوط خود به الزام ایلات در دادن تعداد معینی سوار به دولت اشاره کرده است. «چنانگیر قائم‌مقامی» با استناد به اسناد موجود در آرشیوارتش فرانسه درباره نحوه سربازگیری در ایران اواخر دوره فتحعلی‌شاه می‌نویسد: «نحوه سربازگیری در ایران به شکل

قوانین سربازگیری و رفتار با سرباز در همه دوران هایش مظلومیتی داشته بی‌انتهای. حکایت سربازگیری در مشهد قدیم تنها بخشی از همه مشکلاتی است که مردم پس از اجباری شدن این حکم با آن دست به گریبان بودند.

● کم کردن سن پسرها

پای صحبت قدیمی‌ها که بنشینید، شنیدن خاطراتی شبیه به این دست، بسیار زیاد است؛ قدیم، شاید عجیب باشد؛ اما سن دختر را زیاد می‌کردند. یعنی وقتی داشتن سچل، باب شد، سن دخترها را بزرگ می‌نوشتند، اما شناسنامه پسر را کمتر از سن واقعی‌اش می‌گرفتند. این کار یک دلیل مهم داشت. اول آنکه بتوانند دختر را زود شوهر دهند و با این شیوه از بار اقتصادی خانواده کم کنند، اما پسر را که بازو و کمک‌یار خانواده محسوب بود، نگه می‌داشتند و شناسنامه کوچک گرفتن باعث می‌شد او چند سالی دیرتر به خدمت سربازی برود، چون اگر پسران و جوانان نبودند، محصول و احشام عوام که اغلب کشاورز یا دامدار بودند، از بین می‌رفت.»

در واقع یکی از دلایل مقاومت در برابر قانون سربازگیری که در دوره رضاخانی اجباری شد، هم همین بود که هنوز ایران آن روزگار، دوران گذار خود از جامعه سنتی وابسته به کشاورزی را به سمت مدرنیته و زندگی ماشینی طی نکرده بود، البته مأموران حکومتی بعدها متوجه این حیلت (کوچک گرفتن شناسنامه) می‌شوند و برابر اسناد باقی‌مانده، به نظر می‌رسد تشکیل کمیسیون طبّی در اداره طبّی نظام وظیفه به دلیل راستی‌آزمایی همین ادعاهای مشمولان شکل گرفته باشد.

● قطع عضو کوری

البته این تنها راهکار برای فرار از خدمت سربازی نبود و موضوع نرفتن به اجباری آن چنان سخت بود که برخی راضی می‌شدند به خود آسیب جسمی بزنند. این کار گاهی تا قطع عضو هم پیش می‌رفت، برابر اسناد باقی‌مانده در آستان قدس رضوی، رایج‌ترین این موارد گویا ریختن آب تنباکو در چشم بوده که بسیاری از جوانان

ملوک الطوایفی بوده است. به این شکل که هر استان و شهرستان به استثنای چند شهر عده‌ای سوار با اسب بدهد و اگر سربازی فرار کند یکی از بستگانش را به جای او به سربازی خواهند برد.»

● خرید سربازی؛ ۱۵ تومان

در اسناد دیگری که از این دوره به جا مانده، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد اگر منطقه‌ای به هر دلیلی از فرستادن سرباز اجتناب می‌کرده، باید به ازای هر سرباز مبلغی وجه نقد به عنوان پیشکش به خزانه پادشاه یا ولیعهد پرداخت کند. در برابر این، دولت نیز برای ترغیب سربازان به خدمت، آن‌ها را از پرداخت مالیات سالانه اراضی و احشام معاف می‌کرده است. مبلغ این مالیات در حدود ۱۵ تومان آن روزگار بوده است. در ضمن به هر سرباز برای تأمین معاش خانواده مقداری برای کشت و زرع در روستایی که اهل آنجا بوده، می‌داده‌اند. جیره روزانه سربازان نیز روزی یک من جو، ۲ من کاه و یک چارک گندم بوده است. در فصل بهار به اسب‌ها علف تازه نیز تعلق می‌گرفته است. تا پایان سلطنت

بالای سر گرفته، بخشی از خاطرات همه آن‌هایی است که پسوند سرباز دنباله‌ناشان می‌نشیند تا مدافع خاک وطن باشند و رسم جان‌فدایی را بیاموزند. نزدیک شدن به اواخر فروردین و روز ارتش سبب شد تا در سطرهایی از روزگارسربازی بگوییم و تاریخی که آن را حکمی اجباری کرد.

محمدشاه قاجار در سال ۱۲۶۴ قمری تقریباً شیوه سربازگیری در ایران به همین منوال یعنی به صورت داوطلب و اجباری انجام می‌شد. ● پاداری و علاقه‌گیری
با به سلطنت رسیدن ناصرالدین‌شاه، امیرکبیر برای سامان‌دهی تعلیم و تربیت نیروها و همچنین به سبب هزینه زیادی که نگهداری سپاهیان دائم و داوطلب به دولت تحمیل می‌کرده، مجموعه مقرراتی را تحت عنوان قانون «بنیچه» به اجرا می‌گذازد که اساس آن برحسب داوطلب و استخدام سربازان موقتی به صورت اجباری قرار داشته است. براساس قانون بنیچه امیرکبیر برای مملکت ۳۰ هزار قشون حاضرالسلاح و ۶۰ هزار نفر ذخیره در نظر گرفته بوده است. این سربازان از میان رعایای پادار؛ یعنی افراد صاحب ملک و حشم انتخاب می‌شده‌اند و اگر رعیتی که برای خدمت سربازی تعیین می‌شدو پادار نبود، آن چند نفر پادار باید ۱۰۰ تومان به صورت سرشکن جمع‌آوری می‌کرده و برای خرید ملک و حشم به آن رعیت سرباز می‌داده‌اند. به این پول «علاقه» می‌گفته‌اند که در رهن دولت



تصویری از سربازان دور قاجار که بر اساس قواعد «بنیچه‌بندی» به خدمت نظام‌درمی‌آمدند

می‌مانده تا اگر سربازی اسلحه دولت را می‌زدیده یا از بین می‌برده، غرامت آن به این شیوه جبران شود. همچنین در مدت خدمت سربازی یک نفر از اهالی ده به نام «همپا» معین می‌شده که در غیاب سرباز مشمول به امور رعیتی او رسیدگی می‌کرده است. این فرد نیز از پرداخت مالیات سرانه معاف بوده است. طبق اسناد موجود در این دوره ۱۲۰۴۹ سرباز به صورت بنیچه از خراسان به خدمت سربازی فرستاده شده‌اند.

● ایجاد قراولخانه مشهد

افزون بر این در دوران صدارت امیرکبیر برای ایجاد نظم و تأمین امنیت جانی و مالی ۴۰ قراولخانه (سربازخانه) در نقاط مختلف دارالخلافه تهران دایر می‌شود.

حکایت اجباری شدن سربازی وعریضه‌های کفالتی که به کاخ می‌رسید

قائله عائله مندها



تصویری منسوب به نخستین پایگاه سربازگیری اجباری، ۱۳۰۵ شمسی

تا ۲ سال پس از آن هم ادامه داشته است آنچنان که حکومت برای مقابله، سردهسته این قیام‌ها را که «حاج میرزا عبدا...» از خراسان، «سید عبدالباقی» و «سید عبدا... شیرازی» از شیراز و چند تن دیگر بوده‌اند، به مهاجرت از ایران و رفتن به عتبات عالیات ترغیب می‌کنند.

● عریضه‌نویسی برای معافیت

پاره‌ای دیگر از این واکنش‌ها در قالب عریضه‌نویسی و درخواست معافیت از خدمت رخ داده است. شاهد این مدعا؛ عریضه مادر یکی از مشمولان مشهدی به همسر رضاشاه در تاریخ ۴مهر ۱۳۱۳ خورشیدی است. او در چند سطر روایت زندگی‌اش از بی‌سرپرست بودنش می‌نویسد و اینکه بدون پسرش نمی‌تواند از پس مخارج زندگی برآید. «به خاک پای جواهر آسائیان عرض می‌دارم این کمینه، والده حیدر مشمول، مدت ۲ سال است این غلامزاده را از طرف اداره محترم سربازگیری برای مشمول، اضحار (احضار) می‌نمایند. نظر اینکه غلامزاده کفیل مخارج یومیه این کمینه و

۱۲۸۳ که نگهداری عائله بر عهده وی می‌باشد و این فرد به علت کبر سن از خدمت سربازی معاف شده است.» در عریضه دیگری که کربلایی حسین خباززاده، دربان کشیک‌اول آستانه به تولیت آستان قدس رضوی، نگاشته است، وی به دلیل معلولیت فرزندش که مغزی و چشمی بوده و به سبب افتادن از پشت بام عارض شده است و همچنین با استناد به مشکلات زندگی و داشتن ۱۱ اولاد و از کار افتادگی خود، خواستار معافیت فرزندش از خدمت سربازی نظام شده است. به دنبال این درخواست و پیگیری‌های آستانه، رئیس ناحیه ۵ شرق، سرهنگ مریخی‌نامه‌ای به تولیت آستان قدس نوشته و براساس راپورت حوزه‌شماره یک مشهد تصریح کرده که نامبرده (پسرکربلایی حسین) عیال و اولادی ندارد و پدرش از شغل خرده‌فروشی دارای عاید کافی است و می‌تواند از خانواده‌اش نگهداری کند و این عریضه تنها برای فرار از خدمت و اخذ معافیت به طرح ادعای کذب نگاشته شده است.

محمد حسین رضایی، فرزند مرحوم کربلایی غلامرضا، از یکی از روستاهای اطراف مشهد هم در عریضه‌ای استعاثه کرده تا یک دانه پسرش را به سربازی نکند. «نظر به اینکه اولا خداوند عالم به من پیرمرد یک فرزند ذکور عطا فرموده به نام غلامحسین رضایی که همه‌اش امید من پیرمرد همان بچه است و علاوه بر این دارای یک نفر مادر عاجز علیله افتاده و دو نفر صغیره هستم.

حال مدت ۴ برج است که روی گزارش‌های خدا قسم من پیرمرد مریض بستری که در مدت این ۴ سال تحت معالجه دکترها بوده‌ام و دارو ندارم و از دستم رفته‌ام و امیدواری شام برای من پیرمرد نمانده (نمانده) است. با چهار نفر عائله چه



تصویری از سربازان دور قاجار که بر اساس قواعد «بنیچه‌بندی» به خدمت نظام‌درمی‌آمدند

همچنین حکومت در ادامه، ۳۰ قراولخانه در مشهد و دیگر شهرها به تناسب جمعیت می‌سازد. در اسناد تاریخی، اتاق محل اقامت و پاسداری سربازان در قراولخانه‌ها بد، تفنگشان بد و لباس و حقوقشان بد توصیف شده است. در مشهد قراولخانه‌ها اغلب بیرون حصار شهر قرار داشته‌اند که با گسترش شهر در دوره پهلوی بیشتر آنان در خیابان ارگ متمرکز می‌شوند. در این دوره خراسان دارای ۳۴ هنگ نظامی بوده است. ● اجباری شدن خدمت سربازی
سرانجام قانون خدمت نظام اجباری در ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ خورشیدی به تصویب مجلس شورای ملی می‌رسد. به موجب قانون، همه اتباع ذکور ایران، اعم از نفوس شهری و روستایی

چاره‌نمایم؟ تحقیق نمایید از اهالی محل و کدخدای محل که من پیرمرد به چه وضع زندگانی می‌نمایم. خدوم و عیالم در خانه افتاده و قادر به حرکت نیستیم و کسی را ندارم که یک ظرف آبی به من پیرمرد بدهد. آیا روا باشد که من پیرمرد با ۶۰ سال عمر و عیال بنده با ۷۰ سال عمر با دو نفر بچه صغیر از بین برویم؟ آیا ما مسلمان نیستیم؟ اگر کافریم که اشهدان لا اله الا... و اگر مسلمانیم چرا کسی به دامن نمی‌رسد؟ به کجا شکایت بنمایم؟ به آن خدایی که شریک ندارد، راضی باشم که مرا زیر طایر(تایر) ماشین بدهند و جان مرا بگیرند و مرا یک درد بنمایند که از این زندگانی برای بنده و عائله‌ام بهتر است.»

● تغییر نام و جعل هویت

علاوه بر عریضه‌نویسی مردم راه‌های دیگری را نیز برای فرار از خدمت سربازی و معافیت از آن آزموده‌اند. یکی از این راه‌ها تغییر نام جعل هویت و گرفتن شناسنامه غیر مشمول بوده است.

شاید شما هم در میان قدیمی‌ها با برادرانی که نام‌خانوادگی متفاوتی دارند، برخورد کرده باشید. این تفاوت فامیل درست برابر همین رویداد، انجام شده است. یعنی پدر خانواده برای اینکه همه هویت جعلی می‌ساخته یا از شناسنامه مردگان استفاده می‌کرده است. در میان اسناد موجود شواهدی وجود دارد که افرادی به جرم هویت جعلی گرفتار حبس می‌شده‌اند. برای نمونه در سندی که نامه کفیل منطقه شرق به آستان قدس رضوی است و تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۱۴ خورشیدی پای آن سیاهه شده، فردی به نام عبدا... که در آستان قدس خدمت پاسداری داشته، شناسنامه غیر مشمول دریافت کرده است. کفیل منطقه ۵ شرق هم فرد مذکور که برای ارائه توضیحات قانونی احضار کرده است.

منبع: تاریخچه سربازگیری در ایران، نوشته زهرا علیزاده، همیه حمیدی و فاطمه رضایی مکی، نظام خدمت اجباری از محمد نیازز، اسنادو عریضه‌های موجود در مرکز اسناد آستان قدس رضوی و آرشیوهای مطبوعاتی این مرکز

دعوا سر این است که چربی ندهند. قصاب چربی را لای گوشت‌ها قایم می‌کند! اما آن‌موقع این جوری نبود. مردم می‌گفتند: «چربی بده، دنبه بده.» قصاب هم به دلیل اینکه دنبه را

زیاد نشان بدهد، می‌آمدند دنبه را نازک نازک می‌کردند، درست مثل پوست پیاز؛ به همان نازکی. دنبه‌ها را می‌بریند روی خود آتش! گوسفند بعد هم گوشتی که می‌داده، می‌گذاشت لای همین لایه دنبه. یادم هست این قدر دنبه دوست داشتم که تا خانه که می‌رسیدم، این دنبه را می‌خوردم. بعد که می‌رسیدم، مادرم می‌گفت: «این چربی هاش کوء؟» می‌گفت: «امروز چربی نداشت!»

پ.ن:

۱. چلیپک: پیت – ظرف فلزی خرید و جابه‌جایی نفت

۲. کیل: پیمانه – وسیله اندازه‌گیری

به هم می‌خورد. پس معمولاً می‌رفتند روزی می‌فردان نان می‌خریدند و خود نانوا یک خط می‌انداخت روی چوخط.

● یک من نفت بد

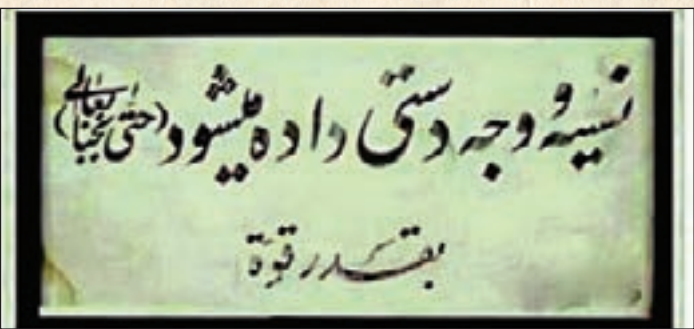
من را مادرم یا پدرم می‌فرستاد که بروم نفت بخرم. این چلیپکی که داشتیم برای نفت، برمی‌داشتم، با دوزار، پنج‌زار – حالا کمتر یا بیشتر، دقیقاً یادم نیست – می‌رفتم دم بقالی و نفت می‌خریدم. می‌گفتم: «یک من نفت بد... نیم‌من نفت بد...» به «من» می‌گفتم! آنجا، بقال هم کیل برمی‌داشت و برایمان می‌ریخت. آخر آن زمان توی بقالی‌ها سه قلم جنس حتماً بود. یکی از آن‌ها همین نفت بود. یکی دیگرش زغال یا زغال‌میم بود برای قلیان‌ها. یک چیز دیگری هم که حتماً بود، از این «لامپا»ها بود؛ شیشه‌هایی که روی چراغ نفتی‌ها می‌گذازند.

● دنبه طالب داشت آن موقع‌ها

توی قصابی آن‌موقع‌ها برعکس الان بود. الان

چوب‌نسیه‌بری

روایت روزگاری که چوب‌خط‌ها هنوز در خریدو فروش کاربرد داشت



یک انگشت، به طول ۳۰ و حداکثر ۴۰ سانت که هر دفعه که نان می‌خریدند چون معمولاً هر خانواده‌ای که می‌رفتند نان بخرند، نانوا

که خط‌ه‌ای از این محله در ذهن داشته باشد. اواخر کوچه زردی بالاخیابان، روبه‌روی یکی از یخچان‌های قدیم، در خانه‌ای که ۴ خانوار هم‌زمان در آن زندگی می‌کردند، قد کشیده است. بعد هم به دلیل شغل پدری که انباردار هنرستان صنعتی مشهد بوده، در این هنرستان زندگی کرده است. لابد به سبب همه این سال‌ها و گذرها هم هست که ذهن مرد ۸۰ساله مشهدی حالا پر است از ریز و درشت‌های آن سال‌ها. پای روایت او درباره مغازه‌ها و خریدهای آن موقع نستسته‌ایم؛ ماجراهایی که به گواه این خاطرات حالا خیلی توخیر کرده‌اند با سابق.

● وقتی حساب دقتی نبود

آن موقع‌ها از قصابی یا نانواپسی که چیزی می‌خریدیم، معمولاً جواب آخط بود. مردم «چوخط» داشتند، ولی ما چون خودمان، یعنی من و پدرم، یک‌خرده سواد داشتیم، توی دفتر وارد می‌کردیم. چوب‌هایی‌بو به قطر

مسعود نبی دوست – به مشهد قدیم که بر گردیم، به مشهد قبل از ۱۳۰۰، نه‌خیبری از کارخانه‌های قند آبکوه و نخریسی هست، نه دارایی و هلال احمر و بقیه. همه مشهدی‌ها هم این‌ور و آن‌ور ششش، هفت محله قدیمی لابد به کشت و کار و باغداری مشغول هستند. در این چنین شهری، سالی یکی دو بار گذر پول می‌افتد؛ سر دروی گندم و جو یا وقت میوه‌ها. پس چاره‌ای نیست مگر اینکه همه خریدها را به وعده سر خر من رد کنند. حکایت «چوب‌خط» حکایت آن سال‌هاست؛ حکایت ایزاری که سالی یکی بار باید بیاید برای شهادت حساب‌ها؛ آن چنان‌که «پرویز توانا» تعریف می‌کند.

نمی‌شود «پرویز توانا» را بچه یکی از محلات قدیم مشهد دانست. او توی کوچه پس‌کوچه‌های سرشور به دنیا آمده است. اما آن قدر آنجا نمانده‌اند